

یک کلمه کم، دو کلمه بیش!

مجید دارا بیگی



میرحسین موسوی در بیانیه ی شماره ی 13 خود یک بار دیگر تاکید ورزید که هم چنان خواهان نظام جمهوری اسلامی است و «جمهوری اسلامی» دل خواه ایشان همان جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد خمینی است!

موسوی با این بیانیه چهارچوب اصلاح طلبی و دامنه ی دموکراسی خواهی خود را بار دیگر به روشنی بیان نمود و لابد با این بیانیه می بایستی توهم شمار زیادی از متوهمان را فرو ریخته باشد که وی سرنگونی طلب نیست و نه اصلاح طلب به درکی که از اصلاح طلبی می توان داشت و هم از این روی نمی توانند به وی دخیل به بندند. این بیانیه هم چنین نشان داد که وی نمی تواند رهبر و پیش آهنگ یک جنبش به پاخاسته ی مردمی باشد و اگر توانی و اراده ای داشته باشد که زیر فشار جناح رقیب از پای در نیاید و تن به تسلیم نسپارد هم چنان دنباله رو جنبش خواهد بود و چه بسا در برابر هر گام به پیش جنبش تن به یک سکندری داده، پا پس بکشد. و بگذریم از این که این بیانیه هم کسانی را که به گفته ی هگل نیازمند خودفریبی هستند تکان نخواهد داد و از «جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش» موسوی هم تعبیر و تفسیر دیگری دارند و درون مایه آن را دموکراتیک ارزیابی می نمایند.

بقیه در صفحه 3

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

حمله انتحاری در سیستان و بلوچستان، در خدمت حکومت و علیه جنبش مستقل مردم! ص 6

13 آبان ما، 13 آبان آنها!

آرش کمانگر

سیزده آبان روزی است که همزمان دو نیروی کاملا متضاد در تلاش بزرگداشت آن هستند. یک تلاقی تصادفی که هم آزادیخواهان و هم مرتجعین حاکم سعی در برگزاری آن دارند. اما ریشه 13 آبان آزادیخواهان و نیز هدفی که از گرامیداشت آن دارند، زمین تا آسمان با ریشه 13 آبان و هدف رژیم ولایت فقیه فاصله دارد. برای مردم و جوانان ایران 13 آبان روز دفاع از آزادی روز دانش آموز است روز کسانی که در گرماگرم انقلاب بهمن با اجتماع در دانشگاه تهران به استبداد و بی حقی عمومی نه گفتند و به همین جرم به خاک و خون کشیده شدند. برای رژیم ولایت فقیه 13 آبان اساسا معنای دیگری دارد. آنها سالروز اشغال سفارت امریکا در 13 آبان 58 را گرامی میدارند تا با به نمایش گذاشتن یک چهره ضد استکباری از خود، مردمان عاشق رهایی در ایران و جهان را بفریبند.

روز ما ریشه در یک واقعه خونبار در 31 سال قبل دارد. در روز شنبه 13 آبان 1357 در جریان انقلاب عظیم مردم ایران، میلیونها دانش آموز با نرفتن به کلاسهای درس، اقدام به شرکت در میتینگها و راهپیماییها ی سراسری نمودند. از جمله در تهران هزاران تن از محصلین مدارس راهنمایی و متوسطه، با حضور در دانشگاه تهران، به همراه دانشجویان، استادان و دیگر اقشار مردم، در حالیکه مشغول بازدید از نمایشگاههای عکس و گوش دادن به سخنرانیها بودند، ناگهان یک کپسول گاز اشک آور که از سوی مامورین حکومت نظامی پرتاب شده بود بمیان مردم و دانش آموزان افتاد. این مسئله سبب شد که اجتماع کننده گان به طرف درهای خروجی دانشگاه هجوم آورند، اما به دستور تیمسار اویسی فرماندار نظامی تهران، بطرف محصلین و مردم تیراندازی میشود. تا ساعت پنج بعد از ظهر تعداد کشته ها به حدود هفتاد نفر میرسد که اکثر آنها دانش آموز یا دانشجو بودند. بعد از این اقدام جنایتکارانه مامورین حکومت نظامی بود که مردم بطرف مجسمه های شاه هجوم میبرند و آنها را پائین میکشند. جنایت مذکور علیه اجتماع آرام دانش آموزان و مردم، آنقدر مشمنزکننده بود که حتی وزیر علوم رژیم پهلوی نیز در اعتراض به آن، استعفا میدهد. چند ماه پس از این جنایت هولناک، نظام سلطنتی واژگون شد و 13 آبان به عنوان روز دانش آموز در تاریخ کشورمان به ثبت رسید.

بقیه در صفحه 2

13 آبان ...

زحمتکش انزلی چرا سرکوب شدند؟ دقانان بی زمین و زحمتکش ترکمن صحرا برای چه به خاک و خون کشیده شدند؟ سرکوب دیپلمه های بیکار و نیز کارگران کارخانجات برای چه صورت گرفت؟ بلوچستان برای چه در فقر مطلق نگه داشته شد و در عوض صدها میلیارد دلار از ثروت کشور برای تقویت گروههای مرتجع اسلامی در اقصی نقاط جهان صرف شد؟!

اشغال سفارت آمریکا یک عمل احمقانه بود که هدف اصلی آن نه آمریکا بلکه مردم و اپوزیسیون ایران - بویژه چپ - بود که در سال 58 عمده ترین نیروی بود که در سراسر ایران در برابر ارتجاع تازه به دوران رسیده مقاومت میکرد و جنبش های کارگری، دهقانی، دانشجویی - دانش آموزی، اقلیتهای ملی تحت ستم و ... را تقویت میکرد.

در تاریخ ملتها گاهی قطع مناسبات دیپلماتیک بین دولتها رخ داده و حتی ضروری احساس شده است، اما گروگانگیری دیپلماتهای یک کشور آنهم به مدت 444 روز و سپس رهایی ناگزیر آنها پس از برپا دادن میلیاردها دلار از سرمایه های ایران در آمریکا چیزی جز حماقت نمیتوان بر آن نام گذاشت. این رژیم همین نوع خبط را در جریان جنگ ایران و عراق هم به نمایش گذاشت. در حالیکه با پیشنهادات دهها میلیاردی عربستان و متحدانش میتوانست شش سال زودتر آتش بس را ببزید از اینکار خودداری ورزید صدها هزار تن دیگر را به کشتن داد، صدها هزار مجروح و معلول بجای گذاشت و صدها میلیارد دیگر از سرمایه های کشور را به هدر داد تا سرانجام در نهایت شرمساری جام زهر آتش بس را در سال 67 بنوشد.

بنابراین بجای انگیزه اشغال سفارت، باید به علل اصلی آن بدل توجه نمود. علل را باید در پارامترهای زیر جستجو کرد:

1- تلاش برای یکدست کردن حاکمیت با هدف تحکیم قدرت روحانیون تحت امر خمینی. برای اینکار باید لیبرالهای اسلامی نهضت آزادی و متحدان ملی گرایش در دولت مهدی بازرگان، اخراج و یا وادار به استعفا میشدند. تلاش دولت موقت برای تماس و مذاکره با آمریکا بهانه خوبی برای درو کردن آنها از حاکمیت بود.

2- تلاش برای تکمیل روند شکست انقلاب بهمن از طریق پایان دادن به برخی دستاوردهای دمکراتیک این انقلاب. بی دلیل نبود که بعد از اشغال سفارت، سرکوب مخالفین بندریج گسترش یافت. بطوریکه چند ماه بعد کلیه دانشگاههای کشور (در اردیبهشت 59) به جرم تبدیل شدن به سنگر دفاع از مطالبات آزادیخواهانه و برابری طلبانه مردم کشورمان بسته شدند.

3 - خارج کردن پرچم ضد آمریکایی - ضد امپریالیستی از دست جنبش چپ (عمدتا جنبش فدایی) که درک آشفته ای از مبارزه با امپریالیسم داشت با هدف آچمز کردن این نیروی بزرگ که در آن موقع بر خلاف مجاهدین خلق که هنوز به رژیم امید داشت، اصلی ترین نیروی اپوزیسیون بود. شرکت وسیع کارگران و مردم در تظاهرات نیم میلیونی چپ در تهران به مناسبت روز جهانی کارگر (11 اردیبهشت 58) و نیز اجتماع نیم میلیونی مردم در اولین سالگرد قیام سیاهکل پس از انقلاب (19 بهمن 58 در سیاهکل گیلان) و بعلاوه نقشی که فدائیان در جنبشهای توده ای ترکمن صحرا و غیره داشتند، به روشنی وزن این نیروی بزرگ را به نمایش می گذاشت. اما متأسفانه درک آشفته از مبارزه ضد امپریالیستی و عدم تمیز دو نوع رویکرد ارتجاعی و ترقیخواهانه از یکدیگر (و عواملی دیگر) سبب انشقاق در سازمان فدایی و تبدیل اکثریت آن به حامیان بی چیره و موجب ریم اسلامی شد.

بدین ترتیب اشغال سفارت آمریکا در 13 آبان 58 با اهدافی کاملا ارتجاعی تحقق یافت بی آنکه خدشه ای به قدرت آمریکا و سلطه طلبی امپریالیستی و بنیانهای اقتصادی آن - کاپیتالیسم - در جهان وارد سازد.

از اینرو مردم آزادیخواه ایران در 13 آبان امسال بر خلاف رژیم اسلامی و مزدورانش، نه تنها واقعه اشغال سفارت آمریکا را گرمی نخواهند داشت، بر عکس با دراز کردن دست دوستی به سوی مردم آمریکا و همه ملل جهان، ضروری است عزم خود را برای دستیابی به آزادی و برابری و زندگی در دنیای عاری از سلطه، جنگ، فقر، جهالت مذهبی، استبداد، استثمار و استعمار دوچندان کنند.

چپ باید با حضور گسترده در حرکت عمومی و سراسری 13 آبان، بیش از گذشته براهداف و خواستههای انسانی فوق پای فشارد و صدای سومر را رساتر از قبل پژواک دهد.



اما بعد از انقلاب، میلیونها دانش آموز به تصور اینکه برای همیشه به نظام سانسور و اختناق پایان داده شده است در مدارس سراسر ایران، با ایجاد کتابخانه و تشکلهای و شوراهای مستقل خویش، شروع به سازماندهی فعالیتهای فرهنگی، هنری و سیاسی نمودند غافل از اینکه رژیم اسلامی نو پا در سرکوب آزادی بی قید و شرط اندیشه، بیان و تشکل، بمراتب از رژیم پهلوی ارتجاعی تر است.

جمهوری اسلامی ابتدا با ایجاد نهادهای وابسته به خود در مدارس (نظیر انجمن های اسلامی، مریبان مروج تربیت اسلامی و گماشتن تدریجی مدیران و ناظران حزب الهی بر ریاست مدارس) و سپس ممنوع سازی فعالیتهای فرهنگی و سیاسی دانش آموزان پیشرو و نهادهای آنها در مدارس و همزمان با آن اخراج هزاران معلم و محصل آگاه و چپ، با فحاحه اصلی زمانی آغاز شد که رژیم ولایت فقیه پرداخت. اما فاجعه اصلی زحمتکش بود که متجاوز از دو دهه افت و رکود تصمیم گرفت پس از سی خردا شصت، تکلیف مخالفین را یکسره کند. در جریان این جراحی هول انگیز بود که هزاران دانش آموز به مسلخ کشیده شده و به جوخه های تیرباران سپرده شدند. بطوریکه در طول دهه اول حیات جمهوری اسلامی، قشر دانش آموز بیشترین قربانیان ماشین آدمکشی رژیم را تشکیل میداده اند. در پی آن سرکوبهای فاشیستی بوده که متجاوز از دو دهه افت و رکود بر جنبش دانش آموزی ایران حاکم شد و مدارس را به کلی از مدار مبارزه با استبداد حاکم خارج کرد. با این همه و علیرغم رکود حاکم بر مدارس و غیبت یک جنبش دانش آموزی مستقل در مراکز تحصیلی، این قشر اجتماعی 14 میلیونی تا حدود زیادی در خارج از محیط مدارس، جزئی مهم از جنبش عمومی ضد استبدادی و سکولاریستی جوانان کشورمان بوده است که این مسئله را بیشتر از همه در اعتراضات و شورشهای خیابانی و نیز حرکات اعتراضی در ورزشگاههای کشور مشاهده می کنیم. این قشر جوان در کنار دانشجویان، از لحاظ کمی بیشترین مشارکت را در حرکتهای اعتراضی - انقلابی بعد از کودتای انتخاباتی رژیم داشتند. شماری از حدود هفتاد نفری که در جریان اعتراضات توده ای پس از انتخابات قلابی خرداد ماه بقتل رسیدند و اسم و مشخصات آنها تا کنون فاش شده جزو همین دانش آموزان مبارز بودند. در همین رابطه و با نزدیک شدن روز دانش آموز، رژیم اسلامی در وحشت از حضور گسترده و میلیونی دانش آموزان در کنار دانشجویان، زنان، کارگران (پد و فکری) و ... هستند از اینرو با سازماندهی گسترده نیروهای مزدور بسیجی در کنار سپاه و نیروی انتظامی، به خیال خام خود در ضد جلوگیری از تکرار حوادث روز قدس هستند.

اما ریشه 13 آبان حاکمان از واقعه ای سرچشمه میگیرد که توسط دانشجویان موسوم به خط امام در سیزده آبان 58 صورت گرفت. در آن روز این طیف از هواداران رژیم، سفارت آمریکا در تهران را به اشغال خود در می آورند. ظاهرا انگیزه این اقدام ماجراجویانه (که نقض آشکار پیمان نامه مربوط به مصونیت دیپلماتیک و تعهد دولتها به حفظ جان و امنیت دیپلماتهای دیگر کشورها بود) سفر شاه به آمریکا و تقاضای ایران برای تحویل او بود. اما با خروج شاه از آمریکا و سپس اقامت و مرگ او در مصر، چنین به نظر میرسد که بحران گروگانگیری دیپلماتهای آمریکایی باید به پایان میرسید، ولی چنین نشد. این بحران به مدت 444 روز تداوم یافت. آمریکا ضمن اینکه کلیه دارائیهای و ذخائر ارزی کلان ایران را بلوکه و عملا مصادره نمود بلکه همچنین به کمک متحدانش یکی از سنگین ترین تحریمهای اقتصادی را علیه ایران به اجرا گذاشت.

واقعیت این است که اقدام ماجرا جویانه بخشی از رژیم که پس از اجرا مورد حمایت کامل خمینی قرار گرفت، ربطی به یک مبارزه ضد امپریالیستی واقعی نداشت. ضد امپریالیسم ترقیخواهانه و برابری طلبانه ربطی به فحاشی های "ضد استکباری" یک رژیم توکراتیک که همچون امپریالیستها رویای سلطه و برپایی امپراتوری (البته از نوع خلافت اسلامی) را در سر می پروراند ندارد.

امپریالیسم عالیترین مرحله تکامل نظام سرمایه داری است، از اینرو بدون امکای بهره کشی سرمایه داری، نمیتوان به حیات امپریالیسم در جهان معاصر پایان داد. اما آیا رفتاری که جمهوری اسلامی پس از استقرار از خود به نمایش گذاشت هیچ نشانی از تلاش برای مبارزه با نابرابری طبقاتی و استثمار ناشی از کاپیتالیسم در ایران بدست میدهد؟

این رژیم از همان فردای انقلاب نه تنها تعهد خود را به حفظ و تحکیم سرمایه داری نشان داد، بلکه فراتر از آن هر جا که کارگران و زحمتکشان در جستجوی عدالت اجتماعی برای احقاق حقوق خود بها خاستند با سرکوب خشن قوای نظامی رژیم روبرو شدند. صیادان

یک کلمه کم ...

دولتی و کسب پست های نان و آب دار برای خود و دارو دسته اش نیست و در نهایت، اصلاح طلبی او هم مانند خاتمی در خوش بینانه ترین برآوردها بر محور اصلاحات نیم بندی می گردد؛ که شکست و ناکامی آن را تجربه ی هشت ساله ی دوران ریاست جمهوری خاتمی به اثبات رسانیده است. وتازه شخص موسوی در گشایش فضای سیاسی و گسترش نهادهای سیاسی مدنی از خاتمی هم عقب مانده تر است.

در مورد ناپی گیری میرحسین موسوی همین بس که تا کنون در باره ی جنایت هائی که در دوران هشت ساله ی نخست وزیری وی روی داده است و در برابر آن مسولیت مستقیم دارد سکوت گزیده، و در برابر این پرسش روشن که نظرتان در باره ی کشتار زندانیان سیاسی دهه ی شصت، و قتل عام زندانیان سیاسی در سال شصت و هفت چیست با پرسش متقابلی که قاتل بهشتی کیست؟ یا رجائی را چه کسی کشته است توپ را به زمین مقابل پرتاب می کند و از پاسخ روشن سرباز می زند تا به گفته ی عوام دم به تله ندهد.

ایا باور کردنی است که شخصی در مقام نخست وزیری هشت سال مصدر امور یک کشور باشد و نداند در دوران صدارت و نخست وزیری او چه گذشته است و یا در پس این همه سال، هنوز هم میلیون ها انسان هم وطن را که به پشتیبانی از او به خیابان ها آمده اند آن چنان ناآگاه می پندارد که فراقکنی ها و پايه سرانی های وی را دایر بر بی خبری او از شدت و دامنه ی سرکوب باور کنند و یا با شنیدن پاسخ های سر به هوای او از کنار مساله ی مهمی، هم چون اعدام جنایت کارانه ی هزاران زندانی سیاسی در زندان ها، و نیز ترورهای سیاسی برون مرزی و درون مرزی چهره های سرشناس سیاسی و فرهنگی به آسانی بگذرند.

اگر اصلاح طلبان این حقیقت تلخ را دریافته اند که جمهوری اسلامی در ترکیب و کارکرد کنونی اش با بن بست مواجه است و می بایستی دست به اصلاحاتی در درون جامعه زد تا از این بن بست رهایی یابد؛ می باید موضع خود را نسبت به گذشته آن روشن سازند و بار مسولیت خود را بر دوش کنند! اما آیا هنوز زمان آن فرا نرسیده که موضع خود را در پیوند با فرمان روانی سی ساله ی سران جمهوری اسلامی روشن سازند و دریابند دست گاه امنیتی خشنی که آن ها را یکی پس از دیگری با چهره های شکست در برابر دوربین های تلویزیونی بر کرسی ندامت می نشانند تاریخی سی ساله دارند و خود به عنوان پیچ و مهره ای در این ماشین سرکوب و خلق این سیستم مافیائی ایفاک نقش داشته اند و آیا به باور آنان هنوز زمان آن فرا نرسیده تا نه تنها در برابر خشونت های جاری، که در برابر خشونت های سی ساله، در برابر آن همه خشونت، در برابر پرت کردن ها انسان های بی پناه و بی دفاع از کوه ها و از ساختمان های بلند، در برابر سنگسار زنان و دختران بی پناهی که از تنگ دستی به روسپی گری روی آورده اند، در برابر آن انبوه زندانیان سیاسی دهه ی شصت، در برابر آن شدت از سرکوب، و در برابر سیل اجباری مهاجرت میلیونی، در برابر آن حد از بی حقوقی عمومی، و در برابر سلب آزادی های سیاسی و مدنی و موج جدید فرار مغزها اعلام موضع کنند!

رویکرد سخن در این نوشته بیش از آن که با میرحسین موسوی باشد و یا مهدی کروبی و جریان های اصلاح طلب حکومتی، که گذشته و حال همه ی آن ها روشن است و همه ی آن ها کسانی هستند که در تمام جنایات روی داده در سی ساله گذشته کم و بیش مباشرت داشته اند و اگر چه امروزه خود از قربانیان این نظام هستند و زیر فشار اهرم رقیب؛ اما در برابر همه ی نابسامانی ها و ویرانی های بر جای مانده، و آسیب های اجتماعی، و زیان های مادی و معنوی هنگفتی که به مردم یک کشور وارد آمده و در یک کلام ستمی که در تاریخ ننگین سی ساله ی جمهوری اسلامی بر ما رفته است شریک اند و مسولیت تضامنی دارند و بدیهی هم می نماید که بخشی از آنان جز به تدوام نوعی از جمهوری اسلامی و بقای حکومت اسلامی با چهره ای ملایم تر، بزک کرده تر و عوام فریب تر در قالب دیگری نیندیشند. زیرا به گفته ی خامنه ای همه ی آنان در برابر آزمایش هستند و با فروریختن بنای پوشالی این نظام همه ی آنان مردود خواهند شد! و البته مردود شدن واژه ی چندان رسائی نیست و باید از فروافتادن و فروریختن و باد هواشدن آنان سخن گفت و از فروپاشی نظامی که بر آن تکیه دارند و جزوی از آن هستند! روی سخن بیش تر با طیفی از نیروهای میانی جامعه ی ایرانی برون مرزی است که با هر بادی به لرزه در می آیند و به هر امام زاده ای دخیل می بندند!

موسوی، کروبی و شمار دیگری از اصلاح طلبان هر چند که در شرایط کنونی وجودشان و حضورشان برای رشد جنبش مبارزاتی ضروری است، اما انحلال در آن ها، و پشتیبانی بی قید و شرط از آن ها به مراتب زیان بارتر است از رودرویی زودرس با آن ها! درست است که آنان زیر فشار

اما این بیانیه حتما اگر از موضع تاکتیکی و برای کسب و تدوام پشتیبانی بخشی از روحانیت اصلاح طلب و جذب بدنه ی نظام باشد، باز هم نباید تردید نمود که اعلام وفاداری موسوی نسبت به جمهوری اسلامی و نظام ولایت فقیه، موجب پس راندن بخش مهمی از لایه های میانی جامعه خواهد شد که با وجود وفاداری از اصلاح طلبان گرایش به یک نظام لائیک دارند و خواهان جدائی دین از دولت هستند و قمار جذب بدنه ی فرتوت نظام، این نیروی کارا و حاضر در میدان مبارزه را نه به تدریج که به یک باره از خود، روی گردان خواهد ساخت!

صدور این بیانیه و تاکید دو باره و چند باره ی میرحسین موسوی بر این که وی خواهان نگه داری نظام موجود است و همین «جمهوری اسلامی» کنونی را می خواهد با تاکید نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش، از آن جا لازم آمد که در جریان راه پیمائی مردم در آخرین جمعه ی ماه رمضان که به نام «روز قدس» نام گذاری شده است، جمعیت انبوهی در میدان آزادی تهران فریاد می زدند، «نه غزه، نه لبنان، جانم فدای ایران!» «استقلال، آزادی، جمهوری ایرانی!» شعارهایی که برای این دوره از مبارزه مردم که بر محور کودتای انتخابی در چرخش است تازه گی داشت و نشان دیگری از بیان خواست های سرکوب شده ی توده های به ستوه آمده، خواسته هائی که مرحله به مرحله و گام به گام بر زبان جاری می سازند و هم نشانه ای دیگری دال بر این که خواست های آزادی خواهانه ی مردم به پاخاسته با خواست رهبران سخت محافظه کار جنبش (به اصطلاح سبز) که به ادعای خود دنباله رو مردم هستند و خواهان اصلاحات قطره چکانی در چهار چوب نظام کنونی، تفاوتی آشکار و بنیادی دارد و سران محافظه کار جنبش می بایستی موضع خود را در برابر خواست های رو به فروزی مردم هر چه زودتر روشن سازند. احمد توکلای از نماینده گان جناح بازار و عضو فراکسیون اصول گرایان در مجلس شورای اسلامی که در نخستین کابینه ی میرحسین موسوی سمت وزارت کار و سخن گوئی دولت را بدک می کشید یکی از نخستین کسانی است که رئیس پیشین خود را به پرسش می گیرد و خواستار آن می شود که وی موضع خود را در برابر این نوع شعارها و این نوع خواسته ها آشکارا بیان کند و موسوی در واکنش به درخواست سخن گوی دوران صدارت خود بیانیه ی شماره ی سیزده را صادر می نماید با این اهتمام که وی هم چنان به نظام جمهوری اسلامی پای بند است و به بیان خودش جمهوری اسلامی را می خواهد نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش!

باید توجه داشت که این بیانیه می توانست چراغ سبزی باشد به خامنه ای و زمینه ای برای سازش با او، زیرا وفاداری به جمهوری اسلامی، وفاداری به نظام، و وفاداری به شخص خامنه ای را هم که جزو جداناپذیری از نظام جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش خود به خود در بر دارد، به ویژه آن که هاشمی هم در این جهت گام هائی برداشته بود و بنا داشت با وساطت خود مناسبات شکراب دو جانبه را بهبود بخشد. اما دیدار موسوی با خامنه ای که پس از صدور این بیانیه و قول و قرارهای احتمالی هاشمی انجام گرفت با کامیابی هم راه نبود و خامنه ای با تأیید و پافشاری بر موضع تا کنونی خود دایر بر تدوام پشتیبانی از احمدی نژاد و ادامه ی انتقال با فرماندهان سپاه که نقش مافیائی اقتصادی را هم در کنار نقش برتر نظامی، انتظامی، پلیسی بازی می کنند را باید مسبب این ناکامی دانست! به هر حال اگر صدور این بیانیه را کوششی در جهت سازش با خامنه ای و دارو دسته اش تلقی کنیم و یا اقدامی برای جلب و جذب بدنه ی نظام و دل جوئی از بخشی از روحانیت که خواهان نقش منصف تری از ولی فقیه و روحانیت هستند و بیم آن دارند که مبادا اداره ی امور از کف برود تلقی کنیم بیش از آن که نقشی سازنده داشته باشد نقشی بازدارنده دارد.

میرحسین موسوی که پس از یک غیبت بیست ساله، از شش ماه پیش بار دیگر به صحن سیاسی کشور بازگشته در این مدت نشان داده است که هم چون محمد خاتمی رئیس جمهور پیشین که با شعار گسترش آزادی های سیاسی و مدنی به میدان آمد، و هم چون دیگر مدعیان دروغین آزادی و اصلاح طلبی، هم چنان بند ناف خود را از دوران نکبت بار خمینی نبریده، از نقش درخشان خمینی سخن می گوید، از انقلاب کبیر اسلامی دم می زند، و دوران ترور و وحشت فرمان روائی خمینی را طلائی و پاشکوه می پندارد و به این اعتبار با بنیادگرایان حکومتی و واپس گرایانی که خود را اصول گرا می دانند تفاوت چشم گیری ندارد و با تمجید از خمینی، بهشتی و هاشمی که معماران این نظام هستند هم چنان خواهان بقای نظام سرکوب گر جمهوری اسلامی است و دامنه ی اصلاح طلبی او چیزی فراتر از جای گزینی رقیب، و جا به جایی وزیران کابینه و مقام های

جناح رقیب هستند و ماشین سرکوب جمهوری اسلامی که به کنترل یک جانبه ی جناح رقیب و هم پیمانان دیروزی آن ها درآمده در تدارک رسوا ساختن و به ندامت واداشتن آن هاست و از برخورد فیزیکی با آن ها هم بیمی به خود راه دهد و حتا ممکن است تیر و اعدام آنان در دستور کار باشد اما با این وجود باید ناپی گیری آنان را به شدت انتقاد نمود تا سیاست میان دو صندلی نشستن را به ناچار ترک و فاصله ی خود را با جنبش کنونی که خود در بر انگیختن آن نقشی به سزا داشته اند کم کنند.

نیروی محرکه ی این جنبش در برش کنونی جوانان و نوجوانانی هستند دانش آموخته ی دانش گاه ها، مدارس عالی و یا دیپلمه های بی کار که در چنبره ی نظام اسلامی ره به جایی ندارند. بیش تر آن ها در جست و شغل و کسب درآمد هستند، اما نه امکان یافتن کار وجود دارد و نه کسب درآمد و نه امیدی به بهبود اوضاع در چشم انداز آینده! بیش ترین شمار آنان زیر پوشش تعاون خانواده گی و بسته گان نزدیک امور روزمره ی خود را می گذرانند و کم ترین خواست آنان برخورداری از یک زنده گی بی دغدغه و بدون عس و است، نسل جوانی برخاسته از همه ی لایه و طبقات اجتماعی که هنوز در شعارهای خود منافع آبی لایه های میانی و مرفه جامعه را نمایندگی می کنند و به تحول درونی نظام و برقراری حق رای همه گانی و برقراری نظام پارلمانی دل بسته اند اما دیری نخواهد انجامید که با شعارهای راستین خود به میدان آیند. به این نیرو می بایستی دل سپرد و آنان را از بی راهه رفتن و فریب شعارهای بورژوازی خوردن بر حذر داشت. تجربه ی تلخ و سخت دردناک گرایشی از چپ دایر بر ترک هویت اپوزیسیونی و انحلال داوطلبانه در حاکمیتی واپس گرای اسلامی و پشتیبانی از شخص خمینی به عنوان رهبر انقلاب ضد امپریالیستی و به باور خود صیقل بخشیدن به خط امام خودساخته در سال های نخست پس از انقلاب که گم راهی هزاران نیروی انقلابی و دموکرات را به هم راه داشت می تواند آئینه ی عبرتی باشد!

همه گان به یاد دارند که جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش با چه ترفندهائی بر مردم ایران تحمیل شد و در بدو امر و در فضای نیمه دموکراتیک پس از قیام بهمن، چه گونه خمینی توانست با اعلام «جمهوری اسلامی» نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد، همه پرسوی تاریخی مردم ایران را به سود خود سترون سازد.

برای همه پرسوی فروردین پنجاه و هشت چندین بدیل گوناگون می توانست وجود داشته باشد! «اعلام جمهوری در برابر پادشاهی»! «جمهوری اسلامی در برابر جمهوری دموکراتیک خلق»! «جمهوری ایران در برابر جمهوری فدرال مردم ایران» «جمهوری اسلامی ایران، در برابر جمهوری دموکراتیک مردم ایران»، «جمهوری سوسیالیستی در برابر جمهوری سرمایه داری» و ...

خمینی با اتکا به انبوهی از حاشیه نشینان شهرها و جوانان متوهم شهری و لایه های خشک اندیش مذهبی شهر و روستا که زیر فرمان روحانیت در کمیته های مساجد گرد آمده و با سلاح های به غارت رفته از پادگان ها مسلح شده بودند در خود احساس آن چنان قدرتی می کرد که حتا توی دهان مهدی بازرگان، نخست وزیر برگزیده ی خود بزند که در سمت نخست وزیر و بزرگ ترین مقام اجرائی کشور پیش نهاد نمود که «جمهوری دموکراتیک اسلامی» به همه پرسوی آری یا نه گذاشته شود.

اما این همه ی ماجرا نبود و با وجود این که همه پرسوی جمهوری اسلامی از جانب طیف نیروهای انقلابی و دموکرات جامعه و نیز از جانب اقلیت های دینی و از جمله پیروان اهل تسنن و نیز ملیت های کرد، عرب، ترکمن، بلوچ و تا حدودی آذری ها بایکوت شد؛ سران تازه به دوران رسیده ی حکومت اسلامی، دو روز پیاپی را به این همه پرسوی اختصاص دادند تا شمار زیادی از هواداران روحانیت در دو روز متوالی دو باره و سه باره به پای صندوق ها رفته و برگ های آری بیش تری به صندوق ها بریزند و با افزایش شمار رای ها، برای آوازه گیری های دروغین خود دایر بر تأیید جمهوری اسلامی از جانب نود و نه در صد مردم ایران حساب سازی کنند و زمینه ای مناسب فراهم سازند. اگر چه در همان دوره هم از جانب جریان هائی مانند حزب توده و طیف مانوئیست های رقیب حزب توده که دیرتر حزب رنجبران را برپا داشتند در تأیید جمهوری اسلامی آوازه گیری می شد که محتوا مهم است و نام اهمیتی ندارد؛ امروزه هم جریان های مشابهی چنین آوازه گیری هائی را به سود موسوی و کروی راه انداخته اند که جمهوری اسلامی مورد نظر آن ها چیز دیگری است! و با جمهوری اسلامی خامنه ای - احمدی نژاد تفاوت دارد.

با تأیید جمهوری اسلامی در یک همه پرسوی، خمینی و روحانیت پی رو او به ترفندهای خود ادامه می دهند و برای این که محتوا و با درون مایه جمهوری اسلامی با قالب فسیلی آن هم خوان باشد چاره ای ندارند جز این که زبان همه ی مخالفان از هر گروه و دسته ای را به بندند و نظم فسیلی مورد نظر خود را بدون مقاومت قالب ریزی کنند و با این نظم فسیلی خشن ترین دیکتاتوری ممکن را در چهار چوب یک قانون اساسی سازمان دهند. در اجرای این آماج،

نخست روزنامه های آینده گان و پیغام امروز را که در بهار کوتاه آزادی تریونی شده بودند برای مردم سالاری و آزادی قلم، می بندند و آن گاه به سراغ روزنامه کیهان می روند و شمار چندی از خبرنگاران و همه ی دست به قلم های کیهان را از کار بر کنار می نمایند تا مخالفان جانی و امکانی برای بازتاب نظرات خود نداشته باشند و دیدگاه های پیش رو در جامعه بازتابی نداشته باشد. هم زمان با بستن روزنامه ها، اشغال مراکز علنی سازمان های سیاسی به اجرا در می آید و به فعالیت آشکار شمار زیادی از سازمان های سیاسی، از جمله جبهه ی نوبنیاد دموکراتیک ملی، و دو سازمان مهم چریک های فدائی خلق و جنبش راه یابد و امکانی برای گزینش غیر خودی تمام عیار مردم کردستان که بر اثر دگرگونی های جریان انقلاب وماه های پس از آن به آزادی نسبی دست یافته بودند در دستور کار قرار می گیرد.

از شمار نماینده گان مجلس موسسان کاسته می شود و به جای برگزاری انتخاباتی آزاد و دموکراتیک برای گزینش سید صید تا پانصد نماینده که در مجلس موسسان نماینده و بیان گر خواست های همه ی جریان های درون جامعه باشند، شمار آنان به حدود هشتاد نفر کاهش می یابد تا فقط چهره های سرشناس روحانی و جریان نوپای حزب الله به مجلس راه یابد و امکانی برای گزینش غیر خودی وجود نداشته باشد. نام مجلس موسسان را هم به مجلس خیره گان بررسی قانون اساسی بر می گردانند و با این نیرنگ، مجلس موسسان میدل می شود به یک مجلس کوچک آخوندی تا با اتکا به اکثریت (بیشینه) آخوندی این مجلس کوچک، خود بزند و خود بدوزند.

با بر مصوبه ی شورای انقلاب که برجسته ترین رکن قانون گذاری پس از انقلاب است مجلس بررسی قانون اساسی می بایستی پیش نویس قانون اساسی را که به توصیه مهدی بازرگان و زیر نظر دکتر حسن ابراهیم حبیبی تهیه شده است در یک برهه زمان دو ماهه بررسی و از تصویب بگذرانند تا به همه پرسوی گذاشته شود. در پیش نویس قانون اساسی چهار چوب یک نظام بورژوازی کم و بیش مندرج بود و می توانست چهارچوبی باشد و زمینه ای برای برقراری یک دموکراسی نیم بند پارلمانی! اما برقراری یک نظم نیم بند پارلمانی بدون حق وتوی آخوندی با حداقلی از آزادی های اساسی و حقوق شهروندی هم نمی توانست باب میل روحانیتی باشد که خیزهای نخست را برای خیزند به قدرت و قبضه ی کامل قدرت و برپائی دیکتاتور ملاتاریائی برداشته است.

روحانیت پی رو خمینی که اکثریت مجلس بررسی قانون اساسی را در بر می گرفت به مصوبه ی شورای انقلاب تن در نداد و در نتیجه بدین کمیته (اقلیت) لیبرال هوادار پیش نویس قانون اساسی و پیشینه (اکثریت) آخوندی خواهان رسمیت بخشیدن به نظام ولایت فقیه در متن قانون اساسی نخستین درگیری ها بروز می نماید. از یک سوی لیبرال ها خواهان یک قانون اساسی بورژوازی هستند و در صد بر می آیند تا درون مایه ی یک دموکراسی پارلمانی را در قالب جمهوری اسلامی از تصویب بگذرانند و از سوئی دیگر آخوندهای پی رو خمینی بر آن اند تا با تصویب اصولی دایر بر درج آیات قرآنی و روایات شیعی قانون اساسی را اسلامی نمایند و اقتدار ولایت فقیه و تضمین رهبری مادم ال عمر خمینی و واگذاری اختیارات فراقانونی، از جمله تصویب اصولی برای کنترل مستقیم قوه ی قضائیه کشور و کنترل غیر مستقیم قوه ی قانون گذاری و اجرائی، و نیز تفویض سمت فرماندهی عالی نظامی، انتظامی و امنیتی به وی، با ساختن یک بت قانونی نقش برتر روحانیت را در اداره ی آئینه کشور تثبیت نماید.

لشکرکشی به کردستان در دستور کار قرار می گیرد و به بهانه ی این لشکرکشی دکتر قاسملو دبیر کل حزب دموکرات کردستان که از جانب مردم آذربایجان غربی برگزیده شده تحت پی گرد قرار می گیرد و به عضویت وی در مجلس بررسی قانون اساسی پایان داده می شود. مرگ زودرس سید محمود طالقانی رئیس مجلس بررسی قانون اساسی که نظر مثبتی نسبت به پیش نویس قانون اساسی دارد میدان را برای تاخت و تاز محمدحسین بهشتی باز می کند تا درسمت جانشینی حسین علی منتظری که پس از مرگ طالقانی با فرمان خمینی به سمت امام جمعه ی تهران و رئیس مجلس بررسی قانون اساسی گزین می شود؛ چهارچوب فسیلی یک نظام فقهاتی - اسلامی را در قالب جمهوری اسلامی پر کند.

در شرایطی که جدول زمان بندی شده ی شورای انقلاب برای بررسی قانون اساسی پیش نهادی که پایان خود نزدیک می شود و دولت بازرگان با تکیه بر پشتیبانی اکثریت اعضای شورای انقلاب که موافق پیش نویس هستند بر آن است که مجلس بررسی قانون اساسی را منحل و پیش نویس حبیبی را به همه پرسوی بگذارد؛ جناح رقیب با اشغال سفارت آمریکا در سیزده ی آبان سال پنجاه و هشت، دست به کودتای متقابل می زند و با برکناری لیبرال ها از قدرت دولتی، میدان مانور روحانیت در مجلس بررسی قانون اساسی بازتر می شود.

رشد ناموزون و وابسته به رانت نفتی، و تمرکز یک جانبه ی قدرت اقتصادی و سیاسی در هر نظامی که در این کشور فرمان روا باشد؛ در کنار قدرت نظامی، انتظامی و پلیسی، همواره زمینه ساز عروج دیکتاتورها و تداوم سرکوب سیاسی است و پیش زمینه ی ضروری در ایجاد و تداوم نظامی مردم سالار در این کشور ناموزون، جدای از ضرورت رشد و گسترش فرهنگ مردم سالاری (دموکراسی) و بالا بودن روحیه تحمل پذیری؛ تقسیم قدرت، و توازن نیرو در بعد سیاسی، جغرافیائی و اقتصادی است. اما از سوئی دیگر ابرار سرزمینی است چند ملیتی و در بردارنده ی ملیت فارس، آذری، کرد، ترکمن، عرب، بلوچ! و در ابعادی کوچک تر، اقلیت قومی آشوری و ارمنی که مسیحی هستند، و اقلیت های مذهبی تسنن، کلیمی، زرتشتی، بهائی و پارسان، و اگر قرار است این ملیت های چند گانه و این اقلیت های مذهبی با هم دیگر و اکثریت فارس و شیعی مذهب صلح و صفا باشند و پیوند برادری آنان قوام بیش تری پیدا کند می بایستی در چهار چوب یک نظام فدرال، سیستمی غیر متمرکز در دو بعد ملی و جغرافیائی جامعیت پیدا کند تا در پرتو آن، هم نواحی و مناطق عقب مانده این امکان را پیدا کنند که با دخالت گری بی واسطه در سرنوشت خود به جبران مافات بپردازند و هم ملت های تحت ستم دوگانه قادر باشند با مشارکت فعال خود در زدودن آثار ویران گری ستم دو گانه به شکوفائی فرهنگی و سیاسی اقتصادی دست برسند! و در این صورت افزودن واژه یا پسوند فدرال به جمهوری ایران و یا جمهوری مردم ایران که ضرورتی است انکارناپذیر! می تواند در نظام آینده معنا داشته باشد! و هم از این زاویه می توان پافشاری امثال موسوی بر جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه بیش را به تر درک نمود!

هفتم آبان ماه 1388، بیست و نهم اکتبر 2009

ساعت پخش تلویزیون برابری!



برنامه تلویزیون برابری روی شبکه تلویزیون "پیام افغان" به ترتیب زیر از ماهواره های هات برد و تله استار پنج پخش می شود.

ماهواره هات برد در ایران و اروپا:

جمعه ها هفت و نیم تا هشت و نیم بعد از ظهر به وقت ایران برابر با ساعت پنج تا شش بعد از ظهر به وقت اروپای مرکزی. بازپخش آن؛ شنبه ها ساعت ده و نیم تا یازده و نیم صبح به وقت ایران و ساعت هشت تا نه صبح شنبه به وقت اروپای غربی.

ماهواره تله استار پنج در آمریکا و کانادا:

هشت تا نه صبح جمعه به وقت ونکوور و لس آنجلس و بازپخش آن؛ جمعه ساعت یازده تا دوازده شب.

اینترنت:

در صورت عدم دسترسی به تلویزیون ماهواره ای، می توانید از طریق اینترنت نیز برنامه های تلویزیون برابری را مشاهده کنید.

1- بطور زنده در ساعات ذکر شده، در سایت تلویزیون پیام افغان

www.pavameafghantv.com

2- به صورت آرشیو، در سایت تلویزیون برابری و نیز سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

<http://www.radiobarabari.org/tvbarabari.htm>

3- به صورت فایل های صوتی (بدون تصویر) در سایت رادیو برابری:

www.radiobarabari.net

با اشغال سفارت و گروگان گیری کارمندان سفارت و دمیدن در شعارهای ضد آمریکائی آن چه که در سایه قرار می گیرد مجلس بررسی قانون اساسی است و آشی که در این مجلس پخته می شود. اگر چه در مجلس بررسی قانون اساسی بنی صدر و چند نفر دیگری که گرایش لیبرالی دارند به حضور خود ادامه می دهند و تلاش دارند اصول نیمه دموکراتیک را در قانون اساسی مندرج نمایند و حتا آخوندی مثل هاشمی رفسنجانی هم، در هم صدائی با آنان با درج اصولی در تحکیم ولایت فقیه در قانون اساسی روی موافقت نشان نمی دهد؛ اما تنها دو تن هستند که در برابر درج اصولی به نام ولایت فقیه و واگذاری حقوق فراقانونی در چهارچوب قانون اساسی و تثبیت نقش برتر روحانیت ایستاده گی می نمایند. یکی از این دو تن رحمت اله مقدم مراغه ای نماینده ی برگزیده ی مردم آذربایجان است که به شخص شریعت مداری و حزب خلق مسلمان تکیه دارد و دیگری مولوی عبدال ال عزیز روحانی متنفذ اهل سنت و نماینده ی استان سیستان و بلوچستان!

با صدور حکم بازداشت رحمت اله مقدم از جانب دادستانی انقلاب مرکز، به اتهام واهی وابسته گی به آمریکا و نگه دارک مشروبات الکلی در منزل شخصی، و گریختن وی از کشور و بستن روزنامه خلق مسلمان که دیدگاه ها و نکته نظرهای مقدم و دیگر لیبرال ها را درج می نمود و انحلال حزب خلق مسلمان و اعدام رهبران آن، و واداشتن مولوی عبدال عزیز به سکوت در فضای سیاسی پس از اشغال سفارت سند اسارت تاریخی یک ملت به آسانی از تصویب مجلس خودساخته ی آخوندی می گذرد و بدون این که با واکنش مخالفت آمیزی بیش تری رو به رو شود به عنوان دست پخت خیره گان انتشار می یابد تا به همه پرسشی آری یا نه گذاشته شود.

اگر چه متن قانون اساسی در بردارنده ی دویست اصل به همه پرسشی گذاشته شد اما اکثریت خاموش شهروندان نمی دانستند که چه کلاه گشادی به سر آن ها رفته و سازمان های سیاسی ریز و درشت هم ناتوان تر از آن، و بدون تعارف ناآگاه تر از آن، که بتوانند مخالفت خود را بر روی مساله ی بسیار مهمی مثل قانون اساسی متمرکز و همه گانی سازند و با نقد اصول مندرج در آن به بسیج مخالفان پرداخته با ارائه ی اصول متقابل و درخواست تهیه یک قانون اساسی پیش رو از حقوق شهروندی دفاع کنند!

تصویب یک متن ارتجاعی به عنوان قانون اساسی روحانیت تشنه ی قدرت را سیراب نمود و پیش از مرگ خمینی زمره ی اختیارات مطلقه ی ولی فقیه بالا گرفت تا پس از مرگ او با فراخوان مجلس بازبینی قانون اساسی اختیارات مطلقه ی ولی فقیه را هم در قانون اساسی درج نمایند و برای آخوندی مانند خامنه ای که نه پینینبیه خمینی را داشت و نه وجهه و اقتدار او را، اقتدار قانونی کسب کند و دیکتاتوری آخوندی در پرتو نام رهبر و ولی فقیه تداوم یابد!

اینک که در پی سی سال اقتدار آخوندی کلیت نظام جمهوری اسلامی به یک کلمه بند است و گویا با حذف همین یک کلمه بنای پویشالی آن در هم می ریزد نباید فرصت را از دست داد. میر حسین موسوی هم مانند خمینی که بر جمهوری اسلامی نه یک کلمه کم و نه یک کلمه زیاد تاکید می نماید به درستی آگاه است که حذف یک پسوند چه مالیات سنگینی دارد زیرا کم ترین اصلاحات جدی در چهارچوب قانون اساسی این نظام حذف پسوند اسلامی از جمهوری است و با حذف واژه ی اسلامی از صورت مساله، فراتر از حذف پدیده ی ولایت فقیه و اختیارات فوق قانونی رهبر، زدودن همه ی حواشی و زوائد اسلامی و اسلام گرانی مطرح خواهد شد و تثبیت جدائی دین از دولت!

بی گمان نظام جمهوری اسلامی خود به صورت آن چنان خاک رویه ی دبیونی درآمده که می بایستی به زیاله دان تاریخ ریخته شود و قانون اساسی و دیگر قوانین جاری نشئت گرفته از آن و فرهنگ اسلامی - آخوندی آن را هم باید به هم راه آن به اشغال دانی ریخت؛ و بی جهت نیست که رهبران اصلاح طلب از کاستن یک واژه و یا افزودن یک واژه وحشت دارند و از شعار توده ها و درخواست مردم برای حذف پسوند اسلامی به وحشت می افتند. زیرا با حذف کلمه ی اسلامی، «جمهوری اسلامی ایران» تبدیل می شود به «جمهوری ایران!» و درون مایه جمهوری ایران دست کم می بایستی یک نظام بورژوائی نیمه دموکراتیک باشد بدون قوانین الهی، بدون ولایت فقیه و بدون اختیارات خدائی رهبر! و این چنین نظامی بدون تاکید بر جدائی دین از دولت، و بدون حذف همه ی قوانینی که ریشه ی مذهبی دارند و از یک جامعه ی مادون تاریخی عرب بدوی به عاریت گرفته شده است نمی تواند دلیل وجودی داشته باشد!

اما در چهارچوب یک دگرگونی مسالمت آمیز، حذف یک واژه بدون افزودن واژه و یا واژه گانی دیگر ناکافی است و نمی تواند در بردارنده ی کلیت یک جامعه باشد و همه ی طبقات و لایه های اجتماع و کمیته های ملی، دینی، قومی و دگراندیش را نماینده گی کند و چشم انداز روشنی از تکررگرائی، دموکراسی و خودمدیری را نامین کند. از این زاویه جدای از این که نظام آینده ی ایران یک نظام سرمایه داری باشد یا سوسیالیست، یک دموکراسی تمام عیار باشد یا نیمه دموکراتیک، نخست باید پذیرفت که ایران سرزمین بزرگی است با

تحکیم پایه های جنبش عمومی مردم ایران برای آزادی و برابری معنای دیگری ندارد.
سازمان ما ضمن دفاع قاطع از حق تعیین سرنوشت ملیت های ساکن ایران ، اقدام تروریستی گروه جندالله را محکوم میکند و نتیجه این اقدامات را جز در جهت از میدان راندن جنبش های مستقل مردم بلوچ و دادن بهانه سرکوب بیشتری به نیروهای سپاه و تقویت حضور نهادهای نظامی در سیستان و بلوچستان و هر جای دیگر نمیداند.

کمیته مرکزی سازمان کارگران انقلابی ایران (راه کارگر)

28 مهر 1388 - 20 اکتبر 2009

= با ما ارتباط بگیرید =

سایت راه کارگر

www.rahekaregar.com

ایمیل سایت

site@rahekaregar.com

روابط عمومی

public@rahekaregar.com

رادیوبرابری

www.radiobarabari.net

ایمیل رادیو

info@radiobarabari.net

تلویزیون برابری

www.radiobarabari.net/tvbarabari.htm

تلفن 49 - 40 - 66851310

توجه : مواضع عمومی سازمان ما در بیانیه ها، مصوبات و اسناد با امضای نهادهای سازمان طرح می شوند.
مقالات با امضای فردی و یا مطالب مطروحه در مصاحبه ها لزوما مواضع سازمان ما نیستند .

اعلامیه کمیته مرکزی سازمان

حمله انتحاری در سیستان و بلوچستان ، در خدمت حکومت و علیه جنبش مستقل مردم !

صبح روز یکشنبه 26 مهر در اثر یک حمله انتحاری در شهر پیشین واقع در سیستان و بلوچستان و در نشست سران قبایل و طوایف ، 42 نفر کشته و تعداد زیادی زخمی شدند. در اثر این انفجار سرتیب نورعلی شوشتری جانشین فرمانده نیروی زمینی سپاه به همراه چند فرمانده دیگر سپاه ، تنی چند از سران قبایل و طوایف و همچنین برخی مردم عادی کشته شدند. به گفته جلال سیاح معاون امنیتی - انتظامی استانداری سیستان و بلوچستان ، عامل این حمله انتحاری با حضور در محل پذیرایی میهمانان همایش "هم اندیشی سران طوایف و معتمدین شهرستان سرباز" بمبی را که همراه داشته منفجر کرده است.

گروه جندالله که رهبر آن عبدالملک ریگی است مسئولیت این عملیات انتحاری را پذیرفته است. این گروه قبلا نیز یک رشته عملیات نظامی انجام داده بود که از جمله انفجار در مسجد شیعیان در زاهدان در خرداد ماه امسال بود که 25 نفر کشته و حدود 120 زخمی به جا گذاشت. در آن زمان جمهوری اسلامی نیز 15 نفر از اعضای این گروه را اعدام کرد.

سپاه پاسداران که به ویژه در جریان جنبش اعتراضی گسترده مردمی در کشور که به دنبال کودتای انتخاباتی روی داد ، بیش از هر زمان دیگر طراح و مجری سرکوب وحشیانه مردم معرفی شده است با کمال وقاحت از این حادثه بهره گیری و مدعی شد که حضور فرماندهان سپاه در این همایش برای وحدت عشایر شیعه و سنی بوده و مزورانه خواست با این ادعا خود را میانجی صلح و آشتی جا زند. در حالیکه طرح سپاه که اکنون مسئولیت امنیت در این منطقه حساس را به تنهایی بر عهده گرفته این است که با ایجاد و سازماندهی به اصطلاح بسیج عشایری ، نیروهای محلی را برای مقابله با مخالفین سازمان دهد و با استفاده از تضاد قبایل و طوایف و ایجاد شکاف و دودستگی میان مردم بلوچ ، سلاح سرکوب خود را برنده تر سازد. اظهارات تند سران قوه مجریه و مقتنه و قضائیه پس از این حادثه نیز جز صدور فرمان بگیر و ببند و اعدام های تازه و دامن زدن به فضای خشونت و کشتار معنای دیگری ندارد.

بیشک رژیم جمهوری اسلامی که ستم ملی و مذهبی بر ملیتها و صاحبان مذاهب دیگر را با خشونت و سرکوب همواره اعمال کرده است ، خود مهمترین عامل رشد خشونت و پیدایی و رشد گروه های ارتجاعی است که با تکیه بر بنیادگرایی ملی یا مذهبی در برابر حکومت قد علم میکنند و جنبش آزادیخواهانه و برابری طلبانه ملیتهای ایران را به خطر می افکنند. شکل گیری گروههای تروریستی نظیر پژاک در کردستان و گروه جندالله در سیستان و بلوچستان بر بستر این شرایط مساعد که رژیم جمهوری اسلامی مسبب اصلی آن است ، انجام میگردد. هم رژیم اسلامی و هم این گروههای تروریستی از به میدان آمدن جنبش مستقل مردم و سامان یابی آگاهی و اراده آزاد گروه های اجتماعی که در مقابله با استبداد و فلاکت پا میگیرد وحشت دارند و با توسل به خشونت و ترور در مسیر پیشروی این جنبش ها سنگ می اندازند.

اقدام تروریستی گروه جندالله بویژه در شرایطی که فضای سیاسی جامعه ایران تحت الشعاع مارش پر شکوه مردم در مبارزه با استبداد و نابرابری، ارکان جمهوری اسلامی و بویژه سیستم ولایت فقیه و نهادهای سرکوب آن را به لرزه افکنده است جز یک هدیه و دست آویز گرانبها برای بهره برداری سپاه و نا مساعد کردن شرایط برای ایجاد و گسترش جنبش های مستقل مردم بلوچ برای رشد مبارزات آنان برای دست یابی به حق تعیین سرنوشت ملی و